



جبهه ملی ایران

تاریخچه شکل گیری نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق به بهانه شصت و هفتمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد

مصاحبه نشریه کار و کارگر با دکتر حسین موسویان
(کمیته انشارات جبهه ملی ایران، تهران - ۲۹ مرداد ۱۳۹۹)

سرویس سیاسی حمیدرضا مهدیزاده: کودتای ۲۸ مرداد همواره از مناقشه برانگیزترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران بوده است. طرفداران دربار پهلوی آن روز سیاه را قیام ملی مردم در دفاع از کیان سلطنت نامیده اند که البته با حضور اوباش تهران به سرکردگی شعبان جعفری در قلع و قمع مردم آمده به خیابان و یورش گردان زره پوش ارتش و رژه تانک ها تحت امر سرلشگر زاهدی این ادعا از کمترین میزان واقعیت برخوردار بوده است. نقش و جایگاه دکتر محمد مصدق در ملی کردن صنعت نفت و مبارزه با استعمارگری دولت بریتانیا آنقدر مهم و تاثیرگذار بوده که تا همین امروز هم سرسخت ترین مخالفان سیاسی وی نتوانسته اند کوچکترین خدشه ای به آن وارد کنند و برای بسیاری از سیاستمداران قبل و حتی پس از انقلاب مقایسه کارنامه دولت شان با عملکرد دولت مصدق، مایه افتخار بوده است. البته دکتر مصدق مواضع چالش برانگیزی هم در راستای اصلاح قانون انتخابات داشت که منجر به انحلال مجلس هفدهم مشروطه و جبهه گیری بسیاری از طرفداران آن روز جبهه ملی در مخالفت با آخرین نخست وزیر قانونی رژیم پهلوی شد. ابعاد ماجرا را برای اولین بار در ایران با دکتر سید حسین موسویان دبیر کل جبهه ملی در میان گذاشته ایم که این گفت و گوی گرم، صمیمانه و چالشی به شرح ذیل تقدیم می شود.

آقای موسویان برای اولین پرسش لطفا بفرمایید که تحلیل جامع حضرت عالی از وقوع کودتا علیه دولت قانونی دکتر مصدق چگونه است؟

باید بگویم که پاسخ خلاصه به پرسش جنابعالی این است که دولت ملی مصدق در طی دو سال و چهار ماه حکومت خود علاوه بر ملی کردن نفت ایران و برچیدن دستگاه

استعماری دولت انگلیس از این کشور و به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی برای این مرز و بوم، و برقراری مردم سالاری و رعایت موازین دموکراسی و حقوق بشر مانند آزادی بیان و قلم، آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی عقیده و باورهای دینی را وجه همت خود قرار داده بود.

ما در نگاهی مشروح باید گفت پس از آن که در مجلس شانزدهم شورای ملی با تلاش های دکتر محمد مصدق و یارانش قانون ملی شدن نفت در تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ به تصویب نهایی رسید، دولت ملی دکتر محمد مصدق در روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ با هدف اجرای قانون ملی شدن نفت، آغاز به کار کرد. برنامه ای که دکتر مصدق برای دولت خود تعریف کرد در دو ماده خلاصه می شد اول اجرای قانون ملی شدن نفت و دوم اصلاح قانون انتخابات.

دکتر مصدق در این دو ماده برنامه دولت خود تحقق «استقلال» و «آزادی» را مد نظر قرار داده بود. او می خواست با اجرای قانون ملی شدن نفت بساط شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را که پایگاه محکم دولت استعماری انگلیس در ایران بود، برچیند. شرکت نفت سابق مانند دولتی در داخل دولت ایران قرار گرفته بود که در تمام شئون کشور ما مداخله داشت. شرکت نفت توسط ایادی خود مانند دربار، بسیاری از سران ارتش و ژاندارمری و برخی از روحانیون، در ایران، وزیر و وکیل و نخست وزیر تعیین می کرد حتی برخی از روزنامه های ایران را به تریبون خود تبدیل کرده بود و آنها را در جهت منافع خود سوق میداد. شرکت نفت انگلیسی، سرمقاله های بعضی روزنامه های ظاهراً ایرانی را که در لندن به زبان انگلیسی تهیه شده بود به فارسی ترجمه می کرد و در این روزنامه ها به چاپ می رساند. البته این ها و خیلی از موارد دیگر در اسنادی که از خانه ی یکی از مدیران شرکت به نام «سدان» به دست آمد ثابت گردید. شرکت نفت ایران و انگلیس با توجه به این نفوذ سیاسی گسترده خود بود که می توانست بدون هیچ مانع و رادعی، به غارت منابع نفت ایران ادامه دهد.

بنابراین دو ماده برنامه دولت مصدق روی «استقلال» و «آزادی» متمرکز بود. باری دکتر مصدق با این برنامه دو ماده ای، دولت خود را شروع کرد. البته از همان آغاز کار دولت ملی، هم قدرت های خارجی و هم عوامل داخلی آنها با کارشکنی و مخالفت و توطئه چینی با دولت ملی مصدق شروع به برخورد کردند که حتی چگونگی پیشنهاد نخست وزیری به دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس توسط آقای جمال امامی، نماینده وابسته به دربار و مشهور به آنگلو فیل بودن، هم یک توطئه بود. به این صورت که منتظر بودند دکتر مصدق این پیشنهاد را بسان آنچه قبلاً اتفاق افتاده بود رد کند و آنها فوراً سید ضیاءالدین طباطبایی مهره شناخته شده انگلیس و عامل کودتای ۱۲۹۹ را که در دربار منتظر نشسته بود به مجلس آورده و او را به عنوان نخست وزیری برگزینند و تمام تلاش های صورت گرفته برای تصویب شدن قانون ملی شدن نفت را به هدر داده و از بین ببرند.

دکتر مصدق با قبول نخست وزیری، هوشیارانه این توطئه را خنثی کرد و دولت ملی مصدق آغاز به کار کرد. او در مدتی کمتر از دوماه قانون ملی شدن نفت را به مرحله اجرا در آورد و در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید به عمل آورده و شرکت ملی نفت ایران را به جای شرکت سابق نشانید. دولت انگلیس در اعتراض به ملی شدن نفت ایران به سازمان ملل متحد شکایت کرد. دکتر مصدق شخصاً

در راس هیئتی در سازمان ملل حضور یافت و با دفاعیات تاریخی که او از حقانیت ملت داشت و توصیه کرد انگلیس برای طرح شکایت خود به دیوان داوری لاهه مراجعه کند. شورای امنیت سازمان ملل متحد از ورود به موضوع شکایت دولت انگلیس خودداری کرد و دکتر مصدق برای دفاع از حقوق ملت ایران باز هم در تیرماه ۱۳۳۱ در دیوان داوری لاهه حضور یافت و با پیروزی به ایران بازگشت.

در ورود مصدق به ایران دوره شانزدهم مجلس به پایان رسیده و دوره هفدهم مجلس در آستانه شروع کردن به کار بود و مصدق بنا بر سنت پارلمانی و برای اینکه دست مجلس در انتخاب دولت باز باشد استعفاء داد که مجلس جدید بتواند به نخست وزیر مورد نظرش اظهار تمایل کند و وقتی مجلس به نخست وزیری مجدد دکتر مصدق ابراز تمایل کرد او در معرفی کابینه جدید خود روی تعیین وزیر جنگ که قبلاً توسط شاه معرفی می شد، تکیه کرد ولی با شاه در این زمینه، به توافق نرسید. ماجرا این بود که مصدق با اینکه در مجامع جهانی پیروز شده و دولت انگلیس را شکست داده بود، اما در داخل کشور، از کارشکنی های عوامل داخلی انگلیس و توطئه های آنان نگران بود.

اغلب این توطئه ها هم توسط دربار و عده ای از نظامیان تحت فرمان شاه صورت می گرفت، لذا مصدق برای جلوگیری از این تحرکات منفی، درخواست تصدی وزارت جنگ را کرد که درخواستی کاملاً قانونی بود و بر طبق قانون اساسی مشروطیت نخست وزیر عهده دار مسئولیت تمام کابینه و حق در اختیار داشتن نیروهای مسلح را داشت و شاه مقام غیر مسئول بود که نباید در کار دولت از جمله تعیین وزیر جنگ برای کابینه مداخله می کرد شاه این درخواست دکتر مصدق را نپذیرفت و مصدق در روز ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ به عنوان اعتراض به این عدم پذیرش شاه استعفاء داد و شاه هم احمد قوام ملقب به قوام السلطنه را به جایگزینی مصدق انتخاب و به مجلس معرفی کرد و مجلس هم در یک جلسه نیم بند، به نخست وزیری قوام السلطنه رای اعتماد داد و قوام با یک اعلامیه تهدیدآمیز نسبت به ملت زمامداری خود را شروع کرد. اما نخست وزیری قوام با همه تهدیدات نتوانست بیش از ۵ روز دوام بیاورد و در روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ ملت ایران به پشتیبانی از مصدق و با شعارهای «مصدق پیروز است» و «یا مرگ یا مصدق» و «یا مرگ یا آزادی» به خیابان ها ریختند و در مقابل نیروهای ارتش که با تانک و مسلسل و سوار نظام به خیابان ها آورده شده بودند، جانانه ایستادند و ده ها نفر از مردم کشته شدند.

بعد از ظهر سی تیر علائمی از تمرد نیروهای نظامی و شلیک نکردن به مردم دیده شد و به دستور شاه نیروهای ارتش از خیابان ها عقب نشینی کردند. قوام السلطنه استعفاء داد و دکتر مصدق با فداکاری و جانبازی ملت ایران به قدرت بازگشت و توانست تصدی کامل دولت و از جمله تصدی وزارت جنگ را که بعداً به نام وزارت دفاع ملی تغییر نام داد در اختیار بگیرد. سی ام تیر نقطه اوج نهضت ملی ایران است و این روز نشان داد که هیچ نیرویی و با هر قدرتی، قادر به ایستادگی و مقاومت در مقابل خواسته ی ملت نیست. بعد از قیام ملی سی ام تیر، دکتر مصدق دست به تصفیه در ارتش زد و حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از نیروهای ضد ملی و توطئه گر را بازنشسته و از صفوف ارتش کنار گذاشت.

اما توطئه های عوامل داخلی قدرت های بیگانه ادامه یافت. یکی از این توطئه ها در روز ۹ اسفند برنامه ریزی شد. حادثه ۹ اسفند ۳۱ رویدادی بود که دکتر مصدق را ظاهراً

جهت ملاقات و خداحافظی با شاه که خود را در آستانه سفر درمانی نشان داده بود به کاخ مرمر فراخواندند اما جلوی دروازه ورودی کاخ مرمر، قصد به قتل رساندن مصدق را هنگام خروج از کاخ داشتند. دکتر مصدق با کمک یکی از رانندگان دربار به نام آقای امیر صادقی که طرفدار نهضت ملی بود توانست از یک درب کوچک فرعی که کمتر مورد استفاده قرار می گرفت از محوطه کاخ مرمر خارج شده و از مهلکه جان به در ببرد.

بعد از کودتا دکتر مصدق در دادگاه نظامی فاش کرد که او شخصاً طنابی را که برای به دار کشیدن او در روز ۹ اسفند، آماده کرده بودند دیده است. در روز ۹ اسفند، آیت الله کاشانی هم نامه ای به شاه نوشت و از او در مقابل مصدق حمایت کرد و در خواست کرد که شاه از مملکت خارج نشود. در اردیبهشت ۱۳۳۲ ماجرای ربودن و به قتل رساندن سرلشکر افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور در دولت ملی اتفاق افتاد. قتل او که ستون پایداری برای دولت ملی به حساب می آمد، در حقیقت پیش درآمد کودتای ۲۸ مرداد بود.

بعد از آن توطئه گران وابسته به قدرت های بیگانه درصدد استیضاح دکتر مصدق در مجلس و دادن رای عدم اعتماد و برکنار کردن او برآمدند. استیضاح در مجلس و برکنار کردن مصدق توسط مجلس و سپس نابود کردن قانون ملی شدن نفت، از نظر آنان خیلی آسان تر و با هزینه کمتر به دست می آمد. ولی دکتر مصدق با هوشیاری برای خنثی کردن این ترفند، به حرکتی کاملاً دموکراتیک یعنی انجام رفراندوم و پرسش از مردم دست زد که آیا دولت را تایید می کنند یا مجلس را و با پاسخ حداکثری مردم در تایید دولت دست به انحلال مجلس زد. و پس از آن بود که دیگر قدرت های انگلیس و آمریکا با اطلاع و تایید شوروی، تصمیم به برخورد مستقیم با دولت ملی و انجام کودتا با یاری شبکه هایی از عوامل داخلی خود علیه مصدق را گرفتند. جزئیات ماجرای کودتا خود شرح مفصلی دارد و ریز ماجرای آن، نیاز به توضیح و بررسی دارد.

شما از دو برنامه ملی کردن نفت و اصلاح مطبوعات توسط اصلی ترین برنامه های دکتر مصدق یاد کردید اجازه دهید این دو کلیدواژه تاریخ ساز که محور اصلی بحث ما هم هست فعلاً رها کنیم!

منتقدان سلطنت دکتر مصدق همواره گفته اند، مصدق با این که خودش یک فئودال بود و املاک زیادی در احمد آباد مستوفی داشت همچون دکتر حسین فاطمی که ایشان نیز از زمین داران به حساب می آمد در مجلس چهاردهم مشروطه در لیستی قرار گرفت که سایر فئودالان قرار داشتند و در حمایت کامل انگلستان به حساب می آمدند که در آن انتخابات حامی اصلی نمایندگان فئودال در مرکز و جنوب کشور بود برعکس شوروی که از چپ ها در مناطق شرقی، شمال و شمال غرب حمایت می کرد. در واقع به باور سلطنت طلب ها دکتر مصدق هم معتقد به سوسیالیسم غربی از نوع جنبش کارگری فرانسه بود و هم با مارکسیست های طرفدار لنین نشست و برخاست داشت و هم با حمایت انگلیس وارد مجلس شد! موضع شما به عنوان عالیرتبه ترین مقام جبهه ملی ایران برابر چنین اتهامی چگونه است؟

سپاس از شما. اینکه کسانی گفته باشند که دکتر مصدق یک فئودال بوده و املاک زیادی داشته حرف بی اساس و نا مربوطی است که بنده مفصلاً در باره املاک مصدق

توضیح خواهم داد. در مجلس چهاردهم، هم اگر کسی نام مصدق را فتودال گذاشته و بگوید چون فتودال بوده تحت حمایت انگلیس قرار گرفته و به مجلس راه یافته که حرفی به کلی دور از واقعیت گفته و دروغی آشکار به هم بافته است. مصدق با توجه به اعتقادش به استقلال و با مبارزه ی قاطعی که علیه هیئت حاکمه و عواملش و اربابان انگلیسی آنان و هم چنین با عوامل شوروی، داشته معلوم است که آنان حرف های یاوه و به دور از حقیقت در مورد او بگویند.

واقعیت آن است که سوابق و گذشته دکتر مصدق و شرکت او در انقلاب مشروطیت در جوانی و بعدا لیاقت و شایستگی و درست کاری و پاک دستی او در مدیریت هایی که پذیرفت و سخنرانی شجاعانه او در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس پنجم در روز تغییر سلطنت و پادشاه شدن رضا خان سردار سپه و بعد مغضوب شدن و تبعید شدن و زندانی شدن او در زندان بیرجند و در معرض قتل قرار گرفتن در این زندان، همه از دکتر مصدق یک شخصیت ملی و آزادیخواه ساخته بود که پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، مردم تهران با شور و شوق فراوان مصدق را به نمایندگی انتخاب و به عنوان نماینده اول خود او را روانه ی مجلس چهاردهم کردند.

اولین کار او در مجلس چهاردهم، مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی عامل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و عامل شناخته شده انگلیس بود. و هم او بود که در مجلس شانزدهم قانون ملی شدن نفت را به تصویب مجلس رساند و با اجرای قانون ملی شدن نفت، پشت امپراطوری بریتانیای کبیر را به خاک رساند و امپراطوری بریتانیای کبیر پس از شکست در ایران دیگر هیچگاه نتوانست به جایگاه قبل از ملی شدن نفت ایران باز گردد.

چرچیل نخست وزیر پر آوازه ی انگلیس گفت که ما در جنگ دوم جهانی هیتلر را در آلمان شکست دادیم اما در ایران از مصدق شکست خوردیم. جمال عبدالناصر رهبر فقید مصر در مبارزه با استعمار انگلیس نیز چنین گفت: «هنگام اعلام ملی کردن کانال سوئز همگان از من می خواستند این کار را انجام ندهم و می گفتند انگلستان یک شیر با یال و کوپال است باید ترسید و جانب احتیاط را رعایت کرد لحظه ای که کانال سوئز را از سیطره بریتانیا خلاص می کردم و آن را ملی اعلام کردم با خود گفتم من امروز دم شیر را آن چنان قطع خواهم کرد که تا زمانی که تاریخ پابرجاست عبرتی برای جهانیان باشد. هنگام بریدن دم شیر، دیدم تکانی نمی خورد فهمیدم که انگلستان شیری مرده است و قبل از من کسی آن را کشته است. بله دریافتم که پیش از من استادم دکتر محمد مصدق از ایران هنگام ملی کردن نفت کشورش این شیر پر یال و کوپال را از پای در آورده و نابود کرده است.»

بنابراین با توجه به تمام آثار و شواهد و افشاء شدن اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ علیه دولت ملی مصدق و روشن شدن طراحی آن کودتای ننگین توسط اینتلجنت سرویس انگلیس، چگونه و با چه منطقی کسی میتواند ادعا کند که مصدق از فتودال های مورد حمایت انگلیس در مجلس چهاردهم بوده است؟

این دروغ شاخ دار را چه کسی می تواند باور کند؟ اشاره کردید به این که دکتر مصدق رهبر حزب ایران بوده است. باید عرض کنم که از نظر تشکیلاتی دکتر مصدق عضو حزب ایران نبوده، بلکه حزب ایران از ابتدای تاسیس طرفدار دکتر مصدق و طرز تفکر او بوده و در سال ۱۳۲۸ هنگام تشکیل جبهه ملی ایران، حزب ایران از پایه ها و از احزاب

تشکیل دهنده جبهه ملی ایران بوده است. این که دکتر مصدق طرفدار عدالت اجتماعی و حمایت از اقشار ضعیف و فرودست جامعه بوده تردیدی نیست. او به منظور حمایت از کارگران در زمینه ی درمان، بیمه و حقوق بازنشستگی، سازمان تامین اجتماعی را برای اولین بار در ایران تاسیس و بنیانگذاری کرد.

در مورد فتودال بودن دکتر مصدق که برخی مطرح کرده اند باید عرض کنم که دکتر مصدق با اینکه از طرف مادری با پادشاهان قاجار نسبت داشت و مادرشان نوه عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه بود و پدرشان هم میرزا هدایت وزیر دفتر از خانواده آشتیانی و از دولت مردان ترقی خواه و صاحب منصب در زمان ناصرالدین شاه بود ولی از تمول چندانی برخوردار نبود. او در سنین جوانی شخصا ملکی را در اراک خریده بود که آن ملک را در اوایل دوره ی رضاشاه با روستای قارپوزآباد که متعلق به شوهر خواهرش ابوالفضل میرزا عضدالسلطان فرزند مظفرالدین شاه بود معاوضه کرد یا به اصطلاح تاخت زد.

نام این روستا را به نام فرزندش مهندس احمد مصدق، به احمد آباد تغییر داد. همین روستا پس از آغاز سلطنت رضاشاه و در انزوا قرار گرفتن مصدق، محل سکونت ایشان شد و در زندان لشکر ۲ زرهی نیز در همین قلعه ی روستای احمد آباد تا پایان عمر در حصر به سر برد و در همین روستا فعالیت کشاورزی می کرد.

دکتر مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و پس از تحمل سه سال حصر در سال ۱۳۴۲ اراضی همین روستای احمد آباد را هم بین کشاورزان تقسیم کرد. و بخش کمی را هم که برای وراث خود نگهداشته بود. البته فرزندانش هم بعدا به کشاورزان واگذار کردند. بالاخره دکتر مصدق پس از درگذشت در سال ۱۳۴۵ با اینکه وصیت کرده بود در کنار شهدای سی ام تیر در ابن بابویه دفن شود به علت عدم موافقت شاه در ساختمان خانه ی خود در همین قلعه احمد آباد به خاک سپرده شد. این روستا در ۷-۸ کیلومتری آبیگ قزوین قرار دارد و با احمد آباد مستوفی واقع در شهریار متفاوت است. آنچه مسلم است و مستندات موجود بر آن گواهی دارند و برای همگان روشن است. مصدق به هیچ وجه اهل مال اندوزی نبود و نسبت به مال و ثروت بی اعتنایی کامل داشت و پاک دستی و ساده زیستی از صفات بارز آن بزرگ مرد بود.

اما اتهام فتودال بودن در مورد دکتر حسین فاطمی هم بسیار مضحک و شگفت انگیز است. تا آنجا که در زندگینامه دکتر فاطمی می بینیم، او فرزند یک روحانی شریف و وارسته ملقب به سیف العلماء در شهر نائین بود. او در دوره دبیرستان در شهر اصفهان در دفتر روزنامه برادرش آقای سیف پور فاطمی کار می کرده تا هزینه زندگی و تحصیل خود را تامین کند. در سال ۱۳۱۶ که برای ادامه تحصیل در دانشگاه، به تهران می آید برای اداره زندگی خود در روزنامه ستاره به مدیریت آقای احمد ملکی به ماهی بیست تومان استخدام می شود و با اجازه آقای احمد ملکی، در همان دفتر روزنامه ساکن می شود.

بعدا برای رفتن به فرانسه و گرفتن دکترا تحت حمایت برادر بزرگش آقای مصباح فاطمی موفق به این کار می شود. معلوم است که فتودال بودن دکتر حسین فاطمی دروغ بزرگی بیشتر نیست. باید دانست که مبارزه ی قاطع و وطن خواهانه ی دکتر فاطمی با جریان چپ وابسته به شوروی وهم چنین جریان راست وابسته به انگلیس و دربار، دشمنان

زیادی برای دکتر فاطمی فراهم کرده بود و آن‌ها از زدن هر اتهامی به دکتر فاطمی فرو گذاری نمی کردند.

گویا برخی از این دشمنان، فاطمی را به دروغ به خانواده فاطمی اهل اصفهان یعنی اعتماد السلطنه فاطمی و مصباح السلطنه فاطمی که از مالکین بزرگ بوده اند نسبت داده و بر اساس این دروغ بزرگ دکتر فاطمی را فنودال نامیده اند. در صورتیکه بین این فاطمی های اصفهان با خانواده دکتر فاطمی که نائینی بودند، هیچ نسبتی وجود نداشت. دکتر فاطمی پس از بازگشت به ایران در خانه ای استیجاری در دروازه شمیران زندگی می کرد. فاطمی پس از کودتای ۲۸ مرداد نزدیک به هفت ماه در اختفا و در منازل طرفداران نهضت ملی جا به جا می شد تا بالاخره در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۳۲ بازداشت شد.

در دادگاه دکتر فاطمی، آزموده دادستان نظامی برای تحقیر دکتر فاطمی، دو عدد چک برگشت خورده دکتر فاطمی را که جمعا مبلغ ناچیزی هم داشت و دکتر فاطمی به علت اختفا و بعد هم دستگیری و زندانی شدن نتوانسته بود وجه آن‌ها را تامین کند، در دادگاه به حاضران نشان داد و اظهار کرد که این شخص وزیر است که چک های او برگشت می خورد. که البته این حرکت دادستان نظامی کودتاچیان هم نشان دهنده ی وضعیت مالی آن بزرگوار و هم مشخص کننده ی پاک دستی او بود. که آیت الله حاج سید رضا زنجانی که به عنوان تماشاجی در دادگاه حضور داشت، فی المجلس اعلام کرد که آقای دادستان آن دو عدد چک را به من بدهید تا وجه آن را پرداخت نمایم.

دکتر حسین فاطمی شهید بزرگ جبهه ملی ایران است که سه بار خون او بر زمین ریخته شد. دفعه اول در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود با گلوله یکی از اعضای فدائیان اسلام، بار دوم در روز بازداشت در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۳۲ در مقابل شهربانی به دست شعبان جعفری و چاقوکشان همراهش و مرتبه سوم در سحرگاه روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در میدان تیرباران لشکر ۲ زرهی به دست عوامل کودتای انگلیسی آمریکایی ۲۸ مرداد.

برسیم به یکی از دو پرسش اصلی که مربوط به ملی شدن صنعت نفت است. به هر حال تلخی قرارداد ۱۹۱۹ که وثوق الدوله با گرفتن ۴۰۰ هزار تومان رشوه با کمپانی نفت ایران و انگلستان بست، گلوی همه ملت ایران و آزادی خواهان با شرف مملکت را می فشرد. نکته اصلی اینجاست پس از تعلیق قرارداد ۱۹۱۹ مشخصا از زمان نخست وزیری سهیلی تا نخست وزیری خود دکتر مصدق، کمپانی نفت ایران و انگلیس خواهان بسته شدن قرارداد موسوم به ۵۰-۵۰ بود. که البته در زمان نخست وزیری رزم آرا به اوج مذاکرات رسید و در آستانه تصویب. ترور رزم آرا همواره یک نقطه سیاه در روند دموکراسی ایران به حساب می آید و مخالفان جبهه ملی مداوم این اتهام را مطرح کرده اند که دکتر مصدق صرفا می خواست طرح ملی شدن نفت که از کمیسیون نفت مجلس شانزدهم دنبال می کرد عملیاتی شود و در سکوتی معنادار همسو با دربار، منافع را در حذف رزم آرا می دید! پاسخ شما در این خصوص چیست؟

در پاسخ باید به نکاتی اشاره کنم. طراح قرارداد ۱۹۱۹ دولت انگلیس با وثوق الدوله، نخست وزیر وقت ایران، در حقیقت لرد جورج کرزن است. او سیاست مدار برجسته ی

انگلیس و سال ها نایب السلطنه امپراطوری بریتانیای کبیر در هند بود که بعدا وزیر خارجه انگلیس شد. او میخواست موقعیت انگلیس را برای مقابله با روسیه و انقلاب کمونیستی که در آن کشور اتفاق افتاده بود و در برابر پیشروی بلشویک ها در کشورهای همسایه ی روسیه استحکام بخشد و لذا در ایران، قرار داد ۱۹۱۹ را با دادن رشوه به وثوق الدوله منعقد ساخت. به موجب آن قرارداد دولت انگلیس در تمام امور اداری و نظامی و اقتصادی ایران، توسط افراد انگلیسی که تحت عنوان مستشار در ایران مشغول کار می شدند، ورود پیدا می کرد.

فی الواقع به موجب قرار داد وثوق الدوله، ایران به طور رسمی تحت مدیریت انگلیس قرار می گرفت و رسما مستعمره ی انگلیس می شد که البته شخصیت های ملی ایران و همچنین دولت آمریکا و دولت فرانسه بنا بر مصالح خودشان، با این قرارداد به مخالفت برخاستند و آن قرارداد نتوانست به مرحله اجرا در آید و در نطفه خفه شد. اما انگلیس برنامه ی کودتای ۱۲۹۹ یعنی کودتای رضاخان و سید ضیاء الدین طباطبائی را با هدایت ژنرال آبرونساید، جایگزین قرارداد وثوق الدوله کرد و همان اهداف خود در قرار داد وثوق الدوله را در سایه ی آن کودتا دنبال کرد.

از جمله آنکه با تعطیل شدن مشروطیت و ایجاد خفقان، تمام نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب و هم چنین نیروهای متمایل به انقلاب اکتبر روسیه را سرکوب و نیروهای برخی از خوانین را هم برای مسدود کردن راه هر نوع مزاحمتی منکوب و مضمحل کرد. در ضمن با قرار داد ۱۳۱۲ یا ۱۹۳۳ با رضاشاه ۳۲ سال بر مدت قرار داد نفتی مظفرالدین شاه با ویلیام نکس داریسی افزود.

در مورد بخش دیگر سئوال جنابعالی باید عرض کنم که هدف دکتر مصدق از ملی کردن نفت تنها استیفای مالی و حقوق مادی ملت ایران نبود که فقط با پیشنهاد ۵۰-۵۰ یا غیره بسنده کرده و با قبول ادامه کار بیگانگان، به این گونه پیشنهادات تن در دهد. بلکه هدف اصلی دکتر مصدق علاوه بر استیفای حقوق مادی، اعاده استقلال کشور بود که با حضور شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس بر باد رفته بود. انگلیس از طریق این شرکت در تمام امور کشور ما دخالت داشت تا حدی که میتوان گفت شرکت نفت ایران و انگلیس یک حکومت پنهانی در ایران بر پا ساخته بود که حکومت ظاهری را در چنگال خود داشت و در واقع استقلال ایران توسط آن شرکت نفتی مضمحل شده و از بین رفته بود.

دکتر مصدق تلاش می کرد تا با برچیدن بساط شرکت نفت، دست بیگانگان را از مداخلات سودجویانه و استعماری در ایران قطع کند. اما با جلوگیری از مداخلات انگلیس و حفظ استقلال به هرگونه تعامل صحیح با خریداران نفت در جهان حاضر به گفتگو بود.

ولی در مورد ترور رزم آرا، ماجرا این بود که سپهبد رزم آرا "نخست وزیر" در مورد ملی شدن نفت که هدف دکتر مصدق و جبهه ملی ایران بود به شدت موضع منفی داشت و آن سخنرانی ایشان که در مجلس گفت «ملتی که لیاقت لوله هنگ سازی ندارد چگونه می تواند صنعت نفت را اداره کند؟» معروف است. همین جمله موجب نفرت نسبت به او، نه تنها در میان روشنفکران و فعالان سیاسی وطن خواه و ملی، که باعث انزجار تمام اقشار ملت ایران شد. به ویژه در زمانی که احساس غرور و هیجان عظیمی نسبت به طرح ملی شدن نفت سراسر ایران را فرا گرفته بود، این مواضع رزم آرا، او را به شدت

منفور کرد.

رزم آرا چهره مرموزی بود! ارتباطاتی با شوروی و حزب توده قرار داشت. فرار دسته جمعی رهبران حزب توده از زندان قصر یا به عبارت دیگر نجات داده شدن آن ها از زندان در زمان نخست وزیری او صورت گرفت. به علاوه چند تن از افسران روسی را که به علت مخالفت با رژیم شوروی به ایران پناهنده شده بودند به شوروی ها تحویل داد. از طرف دیگر رزم آرا، مورد سوءظن شاه به عنوان اینکه قصد کودتا یا ترور شاه را در سر می پروراند، قرار داشت. در یک چنین شرایطی رزم آرا ظاهراً توسط یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام در مسجد شاه ترور شد. بعضی کار اصلی ترور او را توسط یک درجه دار ارتش که پشت سر او حرکت می کرد دانستند. لازم به ذکر است که آقای امیر اسدالله علم که وزیر کار در کابینه رزم آرا بود در آن روز که شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ بود به سراغ او رفت و او را به رفتن به مسجد شاه و شرکت در مجلس ترحیم آیت الله فیض ترغیب و تشویق کرد و علیرغم بی میلی رزم آرا برای رفتن به مسجد، او را به راه انداخت و خودش هم با او همراه شد.

این مسئله گفته و نوشته شده که پس از انجام ترور، آقای علم بلافاصله به جلسه ای که محمد رضا شاه با سید ضیاء الدین طباطبائی و چند تن از نمایندگان مجلس در کاخ مرمر داشت وارد شده و آهسته به شاه گفت که "کار تمام شد" به طوری که این گفته ی در گوشی را برخی از حاضران در جلسه هم شنیدند و نقل کردند که با شنیدن این خبر لبخند رضایت آمیزی بر چهره شاه نشست. پس از ترور رزم آرا، رادیو مسکو از رزم آرا تجلیل کرد و ترور او را به دست امپریالیست های انگلیس و آمریکا دانست. ترور رزم آرا درست در ساعتی اتفاق افتاد که دکتر مصدق در مجلس و در کمیسیون نفت مشغول آخرین بررسی های قانون ملی شدن نفت بود. و وقتی خبر ترور رزم آرا به اطلاق کمیسیون نفت رسید، برخی از اعضای کمیسیون میخواستند جلسه را ترک و کمیسیون را تعطیل کنند و از مجلس خارج شوند دکتر مصدق در ورودی اطلاق کمیسیون نفت را قفل کرد و گفت تا بحث قانون ملی شدن نفت به اتمام نرسد هیچ کس اجازه ی خروج از جلسه را ندارد. به هر حال ترور رزم آرا در جوی اتفاق افتاد که هم مذهبیون مانند فدائیان اسلام و هم آیت الله کاشانی و هم عناصر دست راستی هیئت حاکمه و دربار و هم طرف داران نهضت ملی از آن ترور چندان ناخوشنود نشدند. ولی این که گفته شده که جبهه ملی ایران در قبال آن حادثه سکوت اختیار کرد چون از آن رویداد منتفع می شد، گفته ای نادرست و عاری از حقیقت است. زیرا که در آن خیزش نیرومندی که برای ملی شدن نفت در سراسر کشور شکل گرفته بود، هیچ کس و به هیچ ترتیبی توان جلوگیری از آن را نداشت. و ملی شدن نفت چه با حضور رزم آرا و چه بدون حضور او یقیناً عملی می شد. بنابراین، سپهبد رزم آرا مانعی بر سر راه ملی شدن نفت تلقی نمی شد. باید دانست که دکتر مصدق رهبر جبهه ملی ایران و یارانش که از شخصیت های آزادیخواه و درستکار، با اهداف انسانی و میهن دوستانه بودند، مسلماً و یقیناً با ترور هر کس و در هر زمان مخالف بوده اند. و مبارزات جبهه ملی ایران همیشه به روش های سیاسی و قانونی بوده و هیچ گاه جبهه ملی ایران به خشونت گرایي و اقدامات غیرقانونی اعتقاد نداشته و ندارد.

از نظر جبهه ملی ایران، هرگز هدف وسیله را توجیه نمی کند. این که اشاره فرمودید که چرا در آن برهه جبهه ملی سکوت کرد و ترور را محکوم نکرد باید عرض کنم که

تمام رویداد های تاریخی را باید در چارچوب شرایط زمانی آن رویداد بررسی و قضاوت کرد. در زمان ترور رزم آرا جبهه ملی ایران روزهای بسیار حساس و پرهیجانی را طی می کرد و تمام نیرو و توانش را در هر لحظه برای پیش بردن ملی شدن نفت صرف می کرد و در آن جوی که بر جامعه حاکم بود هیچ مطلبی غیر از ملی شدن نفت قابل طرح نبود و شنیده نمی شد و یک مسئله انحرافی تلقی می شد.

آقای موسویان بیایید صریح تر گفت و گو کنیم. برداشت من از پاسخ شما این است که حداقل در فقره ترور رزم آرا هدف وسیله را برای جبهه ملی توجیه کرده! چراکه از یک سو شما رزم آراء را فردی مرموز، نزدیک به شوروی و حزب توده معرفی می کنید که شاه هم از وی بابت کودتا علیه نظام سلطنت می ترسید و از سوی دیگر می فرمایید که دکتر مصدق وقتی خبر کشته شدن نخست وزیر ایران را شنید درب اتاق کمسیون نفت را قفل کرد و اجازه خروج افراد را تا زمان تصویب ملی شدن نفت در کمسیون نداد!

لطفا در این خصوص به عنوان رهبر حال حاضر جبهه ملی توضیح دهید که آیا نطق زنده رزم آرا در مجلس و در مخالفت با طرح ملی شدن صنعت نفت مبنی بر این که ایرانی توان ساخت لوله هنگ را ندارد، می تواند دلیلی محکمه پسند در نزد افکار عمومی ملت ایران بابت سکوت ۷۰ ساله از ترور نخست وزیر توسط تشکیلات مطبوع حضرت تعالی، تلقی شود؟ و آیا باور دارید که اگر جبهه ملی و دکتر مصدق سکوت نمی کردند و در مطبوعات خواهان روشن شدن ابعاد ماجرا و تحت تعقیب قرار گرفتن اسدالله علم می شدند و محمدرضاشاه را در مظان اتهام داخلی و بین المللی بابت ترور نخست وزیر قانونی ایرانیان قرار می دادند، دربار پهلوی هرگز جرئت زمینه سازی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را پیدا نمی کرد؟

سپاس از شما. ترور سپهبد رزم آرا را باید در میدان رقابت های سیاست های خارجی از یک طرف، و سوء ظن شاه نسبت به او از طرف دیگر نگاه کرد. حالا اینکه او با ملی شدن نفت که هدف دکتر مصدق و جبهه ملی ایران بوده، مخالفت می کرده، مسئله ای نیست که ترور او را به جبهه ملی ارتباط دهد و کسی بخواهد بگوید که چون رزم آرا با ملی شدن نفت مخالف بوده پس ترور او به جبهه ملی مربوط می شود و برای جبهه ملی هم هدف وسیله را توجیه کرده است. این توهمی است که اصلا با ذات و مشخصات جبهه ملی ایران تطبیق نمی کند.

هدف دکتر مصدق و جبهه ملی ایران، استقلال و آزادی این سرزمین و برقراری عدالت اجتماعی و حاکمیت ملی بوده و هست. و راه رسیدن به این اهداف والا و مقدس هم فقط راه مبارزه سیاسی، برای کسب آزادی ها و مطالبات مدنی بری از خشونت و دور از هر حرکت غیر انسانی مانند ترور و حرکت مسلحانه و بند و بست با بیگانگان بوده و هست. و این اهداف متعالی و انسانی هیچگاه استفاده از وسایل نا صواب را توجیه نمی کند. البته ممکن است تصور شود که اگر ترور رزم آرا توسط فدائیان اسلام صورت گرفته، علی القاعده آیت الله کاشانی هم باید از آن طرح مطلع بوده باشد. ولی اطلاع ایشان ربطی به دکتر مصدق و جبهه ملی ایران ندارد. و هیچ کجا دیده و شنیده و نوشته نشده که آیت الله کاشانی در این زمینه چیزی گفته باشد. آیت الله کاشانی در آن زمان

خود را ظاهراً طرف دار جبهه ملی وانمود می کرد ولی حدود یک سال بعد از آن فدائیان اسلام دکتر حسین فاطمی را ترور کردند و بعد از قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هم آیت الله کاشانی علناً و رسماً در مقابل دکتر مصدق و جبهه ملی ایران قرار گرفت. به هر صورت همان طور که قبلاً عرض کردم قانون ملی شدن نفت چه با بودن رزم آرا و چه با نبودنش تصویب می شد. هیجان و التهاب جامعه ایران و خیزش گسترده ملت ایران و تاثیر این جو بر مجلس شانزدهم به گونه ای بود که نه مجلس و نه هیچ نهاد و شخص دیگری یارای مقابله با جنبش ملی شدن نفت را نداشت.

در مورد جلسه کمیسیون نفت هم عرض کردم که وقتی خبر ترور رزم آرا به مجلس و کمیسیون نفت رسید، بررسی قانون ملی شدن و انشای آن به مراحل نهایی رسیده بود و در این وضع برخی از اعضای کمیسیون می خواستند کمیسیون را تعطیل و جلسه را ترک کنند ولی دکتر مصدق رئیس کمیسیون اعلام کرد که تا نهایی شدن و امضاء شدن قانون، کسی اجازه خروج از جلسه کمیسیون را ندارد و در اتاق کمیسیون را قفل کرد تا قانون ملی شدن نفت کامل و امضاء شد. اما اینکه مطرح می فرمایید که اگر جبهه ملی ایران در آن زمان شاه را در مظان اتهام ترور رزم آرا در داخل و صحنه بین المللی قرار می داد، دربار پهلوی هرگز جرئت زمینه سازی کودتای ۲۸ مرداد را پیدا نمی کرد، از نکاتی است که نمی تواند چندان محتمل باشد و صرفاً یک تخیل و فرضیه دور از واقعیت است. زیرا کودتای ۲۸ مرداد را اصولاً شاه برنامه ریزی نکرد بلکه اینتلجنت سرویس و سازمان سیا یعنی دستگاه های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا و قدرت های بیگانه طراح آن کودتا بودند و از شاه به عنوان یک ابزار استفاده کردند و شاه هم با آنان همدست و همراه و مجری برنامه آنان شد.

البته قصد من از طرح این سوال، اتهام به جبهه ملی بابت ترور سپهبد رزم آرا نبود بلکه بیان واقعیتی تلخ از سکوت معنی دار جبهه ملی در عدم محکومیت آن ترور طی دهه های گذشته مدنظرم قرار داشت. ضمناً حضرت تعالی مواردی را در خصوص آیت الله کاشانی مطرح فرمودید که قطعاً باب پاسخگویی را برای خانواده و فرزندان ایشان باز خواهد گذاشت. اگر مقاله دکتر فاطمی پس از خروج شاه از ایران را در روزنامه باختر، دوباره مطالعه فرمایید کاملاً هویداست که دلیل اخراج اشرف از ایران کمتر از یک ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ترس فاطمی و دکتر مصدق بابت طراحی کودتا توسط خاندان پهلوی و به ویژه اشرف بوده است. عبدالله شهبازی هم در کتاب کودتای ۲۸ مرداد اشاره به ورود غیرقانونی اشرف به ایران و حضورش در شب کودتا داخل سفارت بریتانیا دارد. به هر حال ضمن آنکه قضاوت در این خصوص را به خوانندگان وامی گذارم پرسشم از شما در خصوص اصرار دکتر مصدق برای گرفتن پست وزارت جنگ است که موجب مخالفت شاه و انحلال مجلس توسط دکتر مصدق شد تا ماجرای ۳۰ تیر که اتفاقاً کاشانی هم از دکتر مصدق حمایت کرد. و محمدرضا با عزل قوام حکم نخست وزیری را با اعطای پست وزارت جنگ به ایشان امضاء کرد. آیا درخواست دکتر مصدق برای گرفتن پست وزارت جنگ و استعفا در تاریخ ۲۶ تیر ۳۱ مخالف اصل پنجاهم متمم قانون اساسی مشروطه نبود؟

سئوال شما چند بخش دارد. در مورد بخش اول، بنده در پرسش های قبلی توضیح

دادم، با این که ترور حرکتی جنایتکارانه و غیر انسانی است، ولی سپهبد رزم آرا در آن روزها در جامعه ایران به علت مخالفت کردنش با اصل ملی شدن نفت آن هم توأم با توهین کردن به ملت ایران، به اندازه ای منفور بود که ترور او کسی را چندان ناخرسند نکرد. و به هر حال شرایط هم به گونه ای نبود که جبهه ملی بتواند در آن جو اعلامیه صادر کند و ترور او را محکوم نماید. اما ندادن بیانیه محکومیت، به هیچ وجه دلیل بر تایید اقدامات تروریستی نیست. البته همان فدائیان اسلام در تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ دکتر حسین فاطمی را در سر مزار محمد مسعود ترور کردند و حتی خود دکتر مصدق هم در معرض ترور آن ها قرار داشت. در مورد آیت الله کاشانی، آنچه من اشاره کردم در همه اسناد کودتا ذکر شده است.

در مورد اخراج اشرف پهلوی از کشور، توسط دولت ملی باید عرض کنم که این اقدام جهت جلوگیری از دسایس و توطئه هایی بود که توسط ایشان انجام می گرفت. اما طراحان کودتا وقتی عملیات کودتا را کلید زدند در آغاز کار به ژنرال آمریکایی، نورمن شوارتسکف که سابقه کار در ژاندارمری ایران را داشت، ماموریت دادند که به سوئیس برود و اشرف پهلوی را در جریان طرح کودتا قرار داده و او را برای توجیه کردن و جلب همکاری شاه که جرئت و جسارت ورود در چنین قضایایی را نداشت، روانه ایران کند. شوارتسکف پس از فرستادن اشرف خودش هم با چمدان دلار وارد ایران شد. با شاه ملاقات کرد و ملاقات مخفیانه کرمیت روزولت فرمانده عملیات کودتا را با شاه ترتیب داد و برنامه ریزی کرد. اشرف پهلوی که قبلاً از ایران اخراج شده بود، با پاسپورتی به نام «اشرف شفیق» که فامیلی شوهرش است به ایران وارد شد و به صورتی پنهانی با شاه ملاقات و نظر او را برای شرکت و حمایت از عملیات کودتا و همکاری با طرح «آژاکس» جلب کرد.

بنابراین به ضرس قاطع باید به شما عرض کنم که طراح اصلی کودتا دستگاه اطلاعاتی انگلیس بوده که حمایت دولت آمریکا و سازمان «سیا» را جلب کرده و از دربار پهلوی و نظامیان وابسته به دربار و عوامل اطلاعاتی داخلی خود و برخی از روحانیون وابسته، نیز به عنوان ابزار و عوامل کودتا بهره گرفته است.

در مورد اصرار دکتر مصدق برای گرفتن پست وزارت جنگ در تیر ماه ۱۳۳۱، ماجرا این بود که دکتر مصدق پس از پیروزی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و بعد از پیروزی در دیوان بین المللی لاهه، تا حدود زیادی از تحرکات انگلیس در مجامع بین المللی، خیالش آسوده شد. ولی دریافت که انگلیس پس از این شکست ها و مایوس شدن از مجامع جهانی، به توطئه های داخل کشور توسط عواملش خواهد افزود. لذا دکتر مصدق از تحرکات عوامل انگلیس در داخل کشور نگران بود. بیشتر کارشکنی ها و توطئه ها علیه دولت ملی از طریق نظامیان وابسته به دربار و شاه صورت می گرفت. بنابراین پس از بازگشت از دادگاه لاهه و زمانی که عمر مجلس شانزدهم هم پایان یافته و مجلس هفدهم باید شروع به کار می کرد می خواست که کابینه خود را به مجلس جدید معرفی کند.

دکتر مصدق تصمیم گرفت به موجب قانون اساسی پست وزارت جنگ را که حق دولت بود در اختیار بگیرد تا بتواند ارتش را در کنترل داشته و از سوء استفاده شاه از نیروهای نظامی مانند یک ابزار شخصی جلوگیری کند. اما در مورد اصل پنجاهم متمم قانون اساسی که اشاره کردید، در این اصل به فرمانفرمایی سمبولیک شاه بر قشون اشاره شده

ولی نه به تعیین کردن وزیر جنگ برای نخست وزیری که مسئول کل کابینه است، در صورتی که به موجب اصول دیگر همان متمم قانون اساسی، صراحتاً نخست وزیر و وزراء، مسئول تمام امور کشور شناخته شده اند مثلاً اصل چهل و چهارم چنین است: (شخص پادشاه از مسئولیت مبری است. وزراء دولت در هر گونه امور، مسئول مجلسین هستند.) و اصل شصت و چهارم این است: (وزراء نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.) بنا براین دکتر مصدق بر طبق نص صریح قانون اساسی، خواهان تعیین وزیر جنگ به عنوان یکی از وزرای کابینه توسط نخست وزیر شد. شاه با این امر مخالفت کرد و دکتر مصدق بدون آنکه زیر بار شاه و نظامیان برود، معترضان در تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ استعفاء داد. شاه، قوام السلطنه را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد و او پس از گرفتن رای اعتماد از مجلس با یک اعلامیه شدید اللحن و تهدید آمیز نخست وزیری خود را آغاز کرد. ولی نخست وزیری او بیش از ۵ روز دوام نیاورد و قیام ملی سی ام تیر به نخست وزیری او پایان داد. در قیام ملی سی ام تیر، ملت ایران با شعار «یا مرگ یا آزادی»، «یا مرگ یا مصدق» و «مصدق پیروز است»، با جانفشانی و نثار خون خود، مصدق را مجدداً بر اریکه نخست وزیری برگرداندند. اما در جریان حماسه تاریخی ۳۰ تیر انحلال مجلس اتفاق نیفتاد. و فرزندوم برای انحلال مجلس مربوط به یک سال بعد از آن و مرداد ماه ۳۲ میباید.

من در اصل پنجاهم متمم قانون اساسی واژه سمبلیک ندیدم و ظاهراً قانونگذار خیلی صریح مسئولیت ارتش و سایر قوای انتظامی را به شاه محول کرده بود. و جالب است که در جریان افزایش بودجه ارتش در مجلس چهاردهم مشروطه که پاشنه آشیل دولت های سهیلی، بیات، حکیمی و قوام شد چراکه مطابق توصیه میلسپوی آمریکایی مخالف چنین افزایش بودجه سرسام آوری در پی درخواست های مکرر محمدرضا بودند، این دکتر فاطمی است که خواهان چنین افزایش بودجه ای می شود و حتی فاطمی با محاصره کارخانه ذوب آهن اصفهان توسط ارتش و تفتیش کارگران هنگام ورود و خروج موافقت می کند چراکه به خواست حزب توده با انجام اعتصابات خواهان تعیین ساعت کار، برداشته شدن اضافه کار اجباری، بیمه درمانی و... بودند. (به نقل از پروانده آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب)

یک پرسش مهم تاریخی همواره این است که چرا آنروز دکتر فاطمی جاده صاف کن شاه برای تضييع حقوق کارگران به بهانه مبارزه با حزب توده شد؟ و چرا با روی کار آمدن دولت دوم دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر، جبهه ملی با چپ های حامی کارگران به مانند قوام السلطنه، سهیلی و بیات ائتلاف کرد؟ و چرا فاطمی پس از انجام کودتای ۲۸ مرداد در خانه امن حزب توده مخفی شد؟ که به قول کیانوری تا زمانی که آنجا بود شناسایی نشد! این ابهامات سرانجام باید پاسخ داده می شد که با بزرگواری شما فکر می کنم امروز وقتش رسیده است.

لطفاً توجه کنید که در اصل پنجاهم متمم قانون اساسی عبارت «فرمانفرمایی کل قشون با شخص پادشاه است» آمده، اما به هیچ وجه به حق منصوب کردن وزیر جنگ برای دولتی که از مجلس شورای ملی رای اعتماد گرفته وعهده دار قوه اجرائیه مملکت است، اشاره ای ندارد. و برعکس در اصل چهل و چهارم که قبلاً هم ذکر شد گفته شده که

«شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند» و در اصل شصت و چهارم هم چنین آمده که «وزراء نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» بنابراین، با توجه به نص صریح قانون اساسی در اصول ۴۴ و ۶۴ آن لفظ «فرمان فرمایی» دراصل پنجاهم در حقیقت همان جنبه نمادین را دارد و روح قانون اساسی مشروطیت، مسئولیت در تمام امور کشوری و لشکری را به عهده نخست وزیر و هیئت دولت گذاشته است و نصب وزیر جنگ در کابینه هم باید در اختیار نخست وزیر باشد. البته این مطلبی نیست که دکتر مصدق در زمان نخست وزیری خود مطرح کرده باشد بلکه در سال ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم، وقتی معاون وزیر جنگ در سخنرانی خود به اختیارات شاه در ارتش اشاره کرد، دکتر مصدق بلافاصله پشت تریبون مجلس قرار گرفت و چنین پاسخ داد: «شاه به هیچ وجه حق ندارد در سیاست ملی دخالت کند زیرا بر اساس قانون اساسی وزراء در مقابل مجلس مسئول هستند نه شاه. اگر شاه در سیاست ملی مداخله کند می تواند مسئول باشد و اگر مسئول باشد، پس بیشتر نمایندگان به این نتیجه خواهند رسید که پادشاهان هم ممکن است خلع شوند همان گونه که وزراء تغییر می کنند.» در مورد موافقت دکتر فاطمی با افزایش بودجه ارتش در مجلس چهاردهم باید عرض کنم که دکتر حسین فاطمی اصلا در مجلس چهاردهم حضور نداشته که بخواهد با افزایش بودجه ارتش موافقت یا مخالفت بکند. دکتر فاطمی در زمان شروع مجلس چهاردهم جوانی بیست و پنج ساله بوده که به عنوان یک روزنامه نگار فعال بوده است. دکتر فاطمی فقط در دوره هفدهم برای نمایندگی مجلس انتخاب شد که آن هم برای شرکت در دولت از نمایندگی انصراف داده و از مجلس خارج شد. به نظر می رسد آن فاطمی که در مجلس چهاردهم بوده و از افزایش بودجه ارتش حمایت کرده و بعد از سی ام تیر با قوام السلطنه و سهیلی و بیات ائتلاف کرده، که شما در سؤال خود از او نام می برید، نصرالله سیف پور فاطمی بوده و نه دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت ملی. در ضمن آقای پرواند ابراهامیان هم به سیف پور فاطمی و هم احتمالا به مصباح السلطان فاطمی اشاره داشته است. که هر دو نفر با دکتر حسین فاطمی متفاوتند. در مورد مخفی شدن دکتر فاطمی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در خانه امن حزب توده که شما از قول آقای کیانوری نقل می کنید باید عرض کنم که دکتر فاطمی بعد از کودتا و شروع دوران اختفا، در چند محل جا به جا شد. و آخرین محل که حدود ۷ ماه پس از کودتا، در آنجا شناسایی و بازداشت گردید خانه ای در حوالی تجریش بود که توسط آقای دکتر محسنی، دکتر دارو ساز و همسرش اجاره شده بود که گویا آقای دکتر محسنی سمپاتی به حزب توده داشته است. البته بازداشت دکتر فاطمی به طور اتفاقی روی داده و ماموران فرمانداری نظامی از قبل نمی دانسته اند که شخص مخفی در آن خانه دکتر فاطمی است. همزمان با بازداشت شدن دکتر فاطمی، دکتر محسنی و همسرش به محل میرسند و با آگاهی از مسئله، بلافاصله از ایران خارج می شوند. به هر صورت روایت آقای کیانوری چندان دقیق نیست.

آیا شما به عنوان رهبر فعلی جبهه ملی ایران، همه پرسی انحلال هفدهمین دوره مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ توسط دکتر مصدق را بزرگترین اشتباه سیاسی ایشان به حساب نمی آورید و آیا معتقد نیستید که اگر در روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق رسماً اعلام انحلال هفدهمین مجلس برآمده از رای ملت

را نمی کرد اسپر کودتای سیاه در ۲۸ مرداد آن هم بدون یار و یاور از نمایندگان ملت نمی شد؟ آیا مجلس برآمده از رای مردم، یادگار خون های ریخته شده در مشروطه برای پایان دادن به دیکتاتوری پادشاهان نبود؟

اول خدمتتان عرض کنم که جبهه ملی ایران، رهبر ندارد. بلکه هیئت رهبری-اجرایی دارد و بنده مسئول هیئت رهبری اجرایی هستم. اما در مورد رفتارندوم یا همه پرسى انحلال مجلس هفدهم در تاریخ ۱۲ مرداد ۳۲، بنده اعتقاد دارم که دکتر مصدق با برگزاری همه پرسى و انحلال آن مجلس، نه تنها یک اشتباه سیاسى مرتکب نشد بلکه نهایت درایت و هوشمندی و آینده نگری را از خود نشان داد.

در آن زمان سازمان اینتلجنت سرویس یعنی دستگاه اطلاعاتی دولت استعماری انگلیس با همراهی سازمان سیا و دولت آمریکا و عوامل داخلی آنها مصمم به برکناری دولت ملی مصدق در ایران بودند و برای آن ها ساده ترین و کم هزینه ترین راه برکناری مصدق این بود که آن مجلس، دکتر مصدق را استیضاح کرده و با دادن رای عدم اعتماد او را از کار برکنار کنند و با دولت بعد از مصدق، ملی شدن نفت را دور زده و از حیز انتفاع بیندازند و مطامع استعماری خود را همچنان ادامه دهند.

درست است که انتخابات مجلس هفدهم را دولت مصدق انجام داده بود، ولی در آن انتخابات هم مانند روال قبلی، مالکین بزرگ و عوامل هیئت حاکمه و دربار از قبیل ارتش و ژاندارمری به روال همیشگی خود دخالت کرده و انتخابات را در خیلی از حوزه ها، از صحت و سلامت دور کرده بودند. معمولاً مالکین بزرگ، شناسنامه های اهالی روستا و به قول خودشان رعایا را که اغلب هم سواد خواندن و نوشتن نداشتند، جمع آوری کرده و در حوزه های رای گیری به نام آن ها، برای صاحبان شناسنامه ها رای به صندوق ها می ریختند.

شبهه همین اقدامات را فرماندهان ارتش و ژاندارمری با توجه به نفوذی که در اقصی و اکناف کشور داشتند انجام می دادند. اگر یادتان باشد قبلاً هم گفته بودم که دکتر مصدق هنگام تشکیل کابینه خود دو برنامه برای دولت خود تعریف کرد. اول اجرای قانون ملی شدن نفت و دوم اصلاح قانون انتخابات. هدف دکتر مصدق از ملی کردن نفت علاوه بر استیفای حقوق مادی ملت ایران، برقراری استقلال کشور و خارج کردن ایران از زیر یوغ استعمار انگلیس بود که از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس در همه ی شئون کشور ما دخالت داشت

در واقع منظور دکتر مصدق از اصلاح قانون انتخابات این بود که قانون انتخابات به نحوی تدوین شود که امکان تقلب و مداخله در انتخابات از بین برود و بنابراین با انتخابات سالم و آزاد، نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یابند و حاکمیت ملی محقق شود. از جمله می خواست که بانوان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند حق رای دادن و شرکت در انتخابات داشته باشند. و در نظر داشت، قانون انتخابات به نحوی باشد که شرکت کنندگان در انتخابات، شخصا و با خط خود، نام نماینده مورد نظرشان را در روی برگه های رای بنویسند با این ترتیب شرکت کنندگان در انتخابات باید از حد اقل سواد که توان نوشتن بود، بهره مند باشند. و ترتیبات دیگری را در نظر داشت که در مجموع قانون انتخابات به نحوی باشد که انتخابات آزاد و سالم در کشور صورت پذیرد. ولی دکتر مصدق در ماه های اول حکومت خود، آن چنان در گیر نبرد با دولت استعماری

انگلیس و اجرای قانون ملی شدن نفت و اداره کشور بدون فروش نفت بود که مجال و فرصت تغییر در قانون انتخابات و پیاده کردن انتخابات سالم و آزاد برای او پیدا نشد و انتخابات مجلس هفدهم با همان روال و قانون سابق صورت گرفت و گزارش هایی از تخلفات گسترده ی عوامل مداخله گر به او می رسید.

لذا دکتر مصدق، انتخابات را نیمه کاره متوقف کرد و تا پایان ادامه نداد و برای دفاع از حقانیت ملت ایران عازم سازمان ملل متحد و دیوان داوری لاهه شد، و در بازگشت او بود که مجلس هفدهم به طور نا کامل و با ۷۹ نفر نماینده افتتاح و شروع به کار کرد. از همان آغاز کار مجلس هفدهم، در انتخابات داخلی خود، امام جمعه تهران را که روابط نزدیکی با دربار داشت و به آنگلو فیللی معروف بود با ۳۹ رای به عنوان رئیس مجلس انتخاب کرد و در مقابل، دکتر عبدالله معظمی که کاندیدای ملیون و طرفداران دکتر مصدق بود، ۳۵ رای آورد. این اولین نشانه از کیفیت آن مجلس و برخورد آن با دولت ملی بود. چندی بعد در ۲۵ تیر ماه ۳۱ وقتی دکتر مصدق به علت اختلاف با شاه بر سر گرفتن پست وزارت جنگ استعفاء داد، اکثریت همان مجلس یعنی ۴۰ نفر به نخست وزیری احمد قوام، قوام السلطنه رای اعتماد دادند. تازه پس از قیام ملی سی تیر سال ۳۱ تعدادی از نمایندگان طرفدار جبهه ملی و مصدق هم به جرگه مخالفان پیوستند، کسانی مانند آیت الله کاشانی، ابوالحسن حائری زاده، دکتر مظفر بقایی، حسین مکی و علی ذهری، جمعا حدود ده نفر از اردوگاه ملیون به اردوگاه مخالفان نهضت ملی رفتند. در نتیجه باید گفت که با پیوستن این افراد به صف نمایندگان درباری، کلا اکثریت مجلس را مخالفان نهضت ملی و وابستگان به ارتجاع و دربار تشکیل می دادند. علامت واضح آن، اینکه وقتی دولت از مجلس خواست که یک نفر نماینده را جهت شرکت در کمیسیون نظارت بر چاپ اسکناس انتخاب و معرفی کند، حسین مکی که در آن وقت به دشمن ردیف اول جبهه ملی و مصدق تبدیل شده بود، انتخاب گردید تا چنانچه دولت به علت شرایط اضطرار اقتصادی مجبور به چاپ اسکناس شود، ایشان مسئله را از محرمانه بودن خارج و به اوضاع اقتصادی کشور صدمه بزند.

مجلس هفدهم در انتخاب کمیسیون دادگستری، افرادی را انتخاب کرد که پس از قتل سرلشکر محمود افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور در دولت ملی، به سلب مصونیت پارلمانی دکتر بقایی که متهم به شرکت در آن قتل بود، رای نداد. و دولت ملی قانون مدار نتوانست بقایی متهم به شرکت در قتل افشار طوس را به علت داشتن مصونیت پارلمانی توقیف و تحت تعقیب قرار دهد.

همه ی این ها نشان می داد که اکثریت مجلس هفدهم مخالف نهضت ملی ایران است. و زمزمه استیضاح دکتر مصدق به منظور برکنار کردن او در آن مجلس شروع شده بود. خوب در چنین حالتی آیا دکتر مصدق باید می نشست و تماشا می کرد که آن مجلس با اکثریتی متشکل از طرفداران شرکت نفت ایران و انگلیس و عوامل دربار، دولت ملی را استیضاح و برکنار کند و همه ی دست آورد های نهضت ملی شدن نفت را نابود سازد؟ یا باید راه کار قانونمند و مناسبی برای جلوگیری از آن تشبثات بیگانگان و عواملشان پیدا می کرد؟

لذا او به فکر انجام دموکراتیک ترین عمل یعنی همه پرسی از ملت که صاحبان واقعی کشورند افتاد. که مردم ایران بیابند اظهار نظر کنند که آیا بین دولت ملی و مجلسی که در مقابل دولت قرار گرفته کدام یک را انتخاب می کنند. آیا به انحلال مجلس آری می

گویند یا نه.

در آن روزها عده ای از شخصیت های نهضت ملی هم با اشتباه محاسبه با انجام رفراندوم و انحلال مجلس مخالف بودند و چند روز قبل از انجام رفراندوم از طرف احزاب ملی آقایان دکتر کریم سنجابی، خلیل ملکی و داریوش فروهر به منظور متقاعد کردن دکتر مصدق و منصرف کردن ایشان از انجام رفراندوم به نزد ایشان می روند و مخالفت خود را اظهار می کنند و دکتر مصدق به سخنان آنان گوش می دهد. من در این جا از گفته مستقیم دکتر سنجابی نقل قول می کنم که گفتند دکتر مصدق پس از شنیدن سخنان ما، با همه متانت و احترامی که نسبت به من داشت با عصبانیت به من گفت آقای دکتر سنجابی شما امروز قبل از آمدن به اینجا چرس کشیده اید؟

چرس نوعی ماده مخدر است که مصرف کننده را به پرت و پلا گویی و می دارد. دکتر مصدق با خردورزی، هوشیاری و محاسبه دقیق اعتقاد به برگزاری آن رفراندوم و تعطیل کردن آن مجلس با رای و نظر مردم داشت تا انگلیس و آمریکا و عوامل داخلی آن ها نتوانند خیلی آسان و کم هزینه و از طریق استیضاح مجلس، دولت ملی را ساقط و نهضت ملی ایران را به شکست برسانند.

او با درایت و با رای ملت آن مجلس را از سر راه برداشت و استعمار گران و عوامل آن ها را مجبور کرد تا برای ساقط کردن دولت ملی هزینه سنگین و ننگ آلود و فراموش نشدنی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را بپردازند. کما اینکه ویلیام دوگلاس قاضی دیوان عالی آمریکا بعد از کودتا گفت «ما با کودتا، دولت ملی و مردمی ایران را ساقط کردیم ولی از این پس دیگر در خاورمیانه از ما به نیکی یاد نخواهد شد.» به عنوان توضیح در باره ی این گفته ی آقای ویلیام دوگلاس باید عرض کنم که قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران، آمریکا صبغه استعمار گری و آزادی ستیزی نداشت بلکه بر عکس کشوری طرفدار آزادی و هوادار جامعه بشری و خوش نام و به عنوان فرشته ی نگهبان آزادی در بین ملت ها شناخته می شد. دخالت آمریکا در جنگ دوم علیه آلمان نازی و نجات بشریت از فاشیسم هیتلری و بعد از جنگ، اجرای طرح مارشال برای ساخته شدن اروپای ویران شده از جنگ و اجرای طرح اصل چهار ترومن و کمک به کشورهای جهان سوم، و پیشرفت های علمی و صنعتی خارق العاده آمریکا، یک چهره محبوب از این کشور در نزد جهانیان ساخته بود ولی انجام کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق در ایران و سپس کودتا در گواتمالا و ساقط کردن آربنز و کودتا در شیلی علیه پروفیسور آلنده، آن سابقه خوب آمریکا را از بین برد و آمریکا را به عنوان سردمدار امپریالیسم جهانی مشهور کرد.

توضیحات مبسوط حضرتعالی این پرسش را در ذهن من ایجاد می کند که چرا دکتر مصدق و جبهه ملی ایران قبل از وقوع کودتا متوجه تغییر رفتار کاملاً مشهود دولت جمهوری خواه آیزنهاور نشد که برخلاف هری ترومن و دموکرات ها نخست وزیر قانونی مملکت را طرف رسمی مراودات سیاسی با دولت آمریکا به حساب نمی آورد و علناً از شاه در تقابل با دولت و مجلس حمایت می کرد و این که چرا دکتر مصدق مانند قوام السلطنه که در قضیه آزادسازی آذربایجان با شوروی وارد مذاکره شد، با استالین مذاکرات فروش نفت را آغاز نکرد؟ حداقل پروژه فروش نفت شمال در خزر که روی میز بود و استالین هم خواهانش! ضمن آن که در مراودات تلفنی با بنده اشاره داشتید که دکتر مصدق دچار یک اشتباه

شد، لطفاً بفرمایید که آن اشتباه در کدام مقطع صورت گرفت؟

این طور نیست که جبهه ملی ایران و دکتر مصدق متوجه تغییر دولت آمریکا و تغییر مواضع این دولت نسبت به ایران نشده باشند. صاحب نظران و متفکرین جبهه ملی، حتی مرگ استالین در نیمه اسفند ۱۳۳۱ و درگیر شدن اتحاد شوروی در مسائل داخلی خودش و کم توجه شدن به مسائل بین المللی و در نتیجه پیدا شدن یک فرصت مطلوب برای انگلیس و آمریکا جهت حرکت براندازی علیه دولت ملی در ایران را تحلیل کرده بودند و نسبت به شرایط جدید اظهار نگرانی کرده و هشدار داده بودند.

مقاومت دکتر مصدق در برابر این تحرکات انگلیس و آمریکا و عوامل داخلی آن ها، از قیام ملی ۳۰ تیر گرفته تا قطع رابطه محترمانه و مطابق با موازین دیپلماتیک با انگلیس و بستن سفارت آن کشور در ایران، بی اثر کردن توطئه ۹ اسفند ۳۱ تا انجام رفراندوم و منحل کردن مجلس هفدهم که بر طبق سناریو انگلیس و آمریکا در صدد برکنار کردن دولت ملی بود و بالاخره خنثی کردن مرحله اول کودتا در شب ۲۵ مرداد ۳۲ همگی حکایت از آگاهی و ایستادگی دکتر مصدق تا پای جان دارند.

اما در مورد اینکه چرا دکتر مصدق با استالین مذاکرات فروش نفت را شروع نکرد باید عرض کنم که برای دکتر مصدق اصلاً فروش نفت مطرح نبود زیرا او توانسته بود کشور را بدون فروش نفت به خوبی اداره کرده و اتفاقاً دولت ملی مصدق توانست بدون فروش نفت بیلان اقتصادی کشور را مثبت کند. یعنی در ۲۸ ماه حکومت مصدق صادرات ایران بر واردات فزونی داشته است.

وانگهی نگاه نهضت ملی و رهبر آن دکتر مصدق به ملی کردن نفت، استیفای کامل حقوق ملت ایران و حفظ استقلال کشور از نفوذ قدرت های استعماری بود. او نفت را از چنگال انگلیس بیرون نکشید که در اختیار آمریکا یا شوروی بگذارد. دکتر مصدق یک بار در سال ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم، هنگام آمدن کافتارادزه معاون وزیر خارجه اتحاد شوروی در راس یک هیئت بلند پایه به ایران، برای گرفتن امتیاز نفت شمال، طرحی را در مجلس به تصویب رسانید که تا زمانی که خاک ایران در اشغال ارتش های بیگانه است هیچ وزیر و نحست وزیری حق مذاکره ی نفتی و دادن امتیاز نفتی به هیچ کشور خارجی را ندارد. و این در هنگامی بود که حزب توده به شدت از دادن امتیاز نفت شمال به روس ها پشتیبانی می کرد و استدلال داشت که چون نفت جنوب در اختیار دولت انگلیس است، باید نفت شمال هم به روسیه داده شود تا موازنه سیاسی برقرار شود.

و آن جا بود که دکتر مصدق نظریه موازنه منفی خود را طرح کرد و در آن سخنرانی ماندگار خود در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۳ در مجلس گفت: "پیشنهاد آقایان مثل این است که مقطوع الیدی راضی شود برای حفظ توازن، دست دیگرش را هم قطع کنند تا توازن برقرار شود. ما باید سعی کنیم دست قطع شده را به جایش برگردانیم و پیوند بزنیم نه آنکه برای ایجاد موازنه دست دیگرش را هم قطع کنیم." این نظریه و سایر مواضع دکتر مصدق در مورد سیاست خارجی، اساس و پایه فکری برای تشکیل جنبش غیر متعهدها در جهان شد.

در مورد آزاد سازی استان آذربایجان باید یک نکته را عرض کنم و آن اینکه مذاکرات قوام السلطنه با روس ها و امتیاز دادن به حزب توده و آوردن وزرای توده ای به کابینه اش نبود که روس ها و دست پروردگانشان را وابدارد تا آذربایجان تخلیه شود بلکه این

اولتیماتوم ترومن به استالین بود که شوروی را تهدید کرد اگر نیروها و فرقه دموکرات دست نشانده خود را ظرف مدت یک هفته از ایران بیرون نبرد، به زور متوسل شده و با شوروی وارد جنگ خواهد شد. و این در شرایطی بود که آمریکا شهرهای هیروشیما و ناگازاکی ژاپن را با بمب اتمی ویران کرده بود و شوروی هنوز بمب اتمی در اختیار نداشت.

و اما اشاره ای که از من به عنوان اشتباه دکتر مصدق شنیدید، به هیچ وجه در مورد عملکرد و اعتقادات سیاسی آن بزرگ مرد تاریخ ایران نبوده و نیست. بلکه مربوط به یک اشتباه درون تشکیلاتی در جبهه ملی بود که آن هم از طرف دیگران به ایشان تحمیل شد.

موضوع به سال ها پس از کودتای ۲۸ مرداد و سال ۱۳۴۲ یعنی پس از کنگره جبهه ملی در دی ماه ۱۳۴۱ مربوط می شود. در زمان برگزاری کنگره، جبهه ملی ایران دارای تشکیلاتی مفصل و قدرتمند در سراسر کشور بود که رژیم شاه را در تنگنای کامل قرار داده و آن رژیم را به شدت به چالش کشیده بود. کنگره جبهه ملی ایران از ۱۷۰ نفر نمایندگان منتخب هزاران عضو تشکیلاتی و احزاب و اصناف و شخصیت ها از سراسر ایران بر پا شده بود.

دکتر مصدق به حق در جایگاه گاندی برای ایران و جبهه ملی همانند حزب کنگره هند در نزد جهانیان شناخته می شد. متأسفانه پس از کنگره جبهه ملی، برخی افراد ناراضی از انتخابات کنگره، نامه هایی به دکتر مصدق که از ماجراها دور و در احمدآباد در حصر قرار گرفته بود، نوشتند و ذهن ایشان را نسبت به آن کنگره با شکوه مشوش کردند. شاید اگر کنگره به جای ۳۵ نفر، ۴۰ نفر را برای شورای مرکزی انتخاب می کرد، آن نامه ها نوشته نمی شد. دکتر مصدق شکوه های مندرج در نامه ها را به شورای مرکزی، آقایان دکتر مهدی آذر رئیس شورا و اللهیار صالح رئیس هیئت اجراییه ارسال داشت.

شورا به آن نامه ها پاسخ داد و پس از رد و بدل شدن چند نامه بین شورای مرکزی و دکتر مصدق، شورای مرکزی به دکتر مصدق نوشت که اگر اکنون این شورای منتخب کنگره برای جنابعالی راضی کننده نیست ما همگی استعفا می دهیم و شما به هر ترتیب که صلاح می دانید و در نظر دارید شکل شورای مرکزی را مشخص فرمایید.

دکتر مصدق هم از آقای باقر کاظمی که یکی از منتقدان کنگره بود خواست که شورای مرکزی را از نمایندگان احزاب تشکیل دهد. در حالی که در آن زمان بیش از نود درصد اعضای جبهه ملی عضو هیچ حزبی نبودند. البته این حرکت سرانجامی نیافت و متأسفانه از سال ۱۳۴۳ جبهه ملی ایران عملاً دچار رکود و توقف شد. این توقف که تا خرداد سال ۱۳۵۶ و نامه ی آقایان دکتر سنجابی، دکتر بختیار و داریوش فروهر به شاه به درازا کشید صدمه زیادی به جنبش آزادیخواهانه ملت ایران و راه مصدق وارد کرد. گویا دکتر مصدق هم در سال ۴۵ و قبل از درگذشت به آقای مهندس کاظم حسینی نوشت که آن متوقف شدن شورا کار درستی نبوده است.

ظاهراً جبهه ملی برای رقبای نامدار سیاسی خود نظیر قوام السلطنه و رزم آرا کمترین میزان از نبوغ سیاسی را قائل نیست! به بنده حق بدهید نپذیرم که استالین فقط از ترس حمله اتمی ترومن بود که دستور تخلیه آذربایجان را به پیشه وری داد چراکه سالهاست در منطق سلطنت طلب ها همین موضوع به همراه سوار شدن محمدرضا بر طیاره نظامی و رفتن به سمت تبریز را شنیده

ام. انگار درب برای جبهه ملی به همان پاشنه دهه ۱۳۳۰ می چرخد، بگذریم. از روز نحس و سیاه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بگوئید، چه شد جماعت بیرون آمده در خیابان های تهران که فریاد یا مرگ یا مصدق سرداده بودند بعد از ظهر در سکوت کامل شهر و کشور نظاره گر حمله اوباشان چاله میدانی شعبان جعفری و زنان روسپی خیابان گمرک و گردان تانک های سرلشگر زاهدی به دفتر نخست وزیری شدند تا ملت ایران با چشمانی اشگ بار شاهد آخرین دولت ملی پیش از انقلاب باشند. و نیز از خروج مرحومان مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، عزت الله سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، مصطفی عالی نسب، سید محمد مهدی جعفری، محمد رحیم عطایی، عباس رادنیایا، حسن نزیه، منصور عطائی و عباس سمیعی از جبهه ملی بگوئید که منجر به تشکیل نهضت آزادی ایران شد.

باید عرض کنم که نه آقای قوام السلطنه و نه آقای سپهبد رزم آرا نمی توانند رقبای سیاسی جبهه ملی ایران تصور شوند. زیرا این آقایان شخصیت های سیاسی و هریک در دوره ای نخست وزیر بوده اند و نه یک سازمان سیاسی که بتوانند رقیب جبهه ملی ایران شناخته شوند. البته اگر شما از سازمانی مانند حزب توده به عنوان رقیب سیاسی جبهه ملی ایران نام می بردید، قابل قبول تر بود. در ضمن بنده از این آقایان یک نبوغ سیاسی و حرکتی ماندگار و اثر گذار در مسیر تاریخ این کشور ندیده و نمی بینم. در حرکت قوام السلطنه در سازش با حزب توده و اتحاد شوروی به منظور متقاعد کردن شوروی برای خروج از ایران، من چندان نبوغی در این کار تصور نمی کنم. زیرا من فکر نمی کنم که بدون اولتیماتوم آمریکا به شوروی کاری از پیش می رفت. در آن زمان اتحاد شوروی در فکر توسعه ی سرزمینی خود بود. چه در اروپای شرقی، چه در قسمت های جنوبی خودش و استان آذربایجان که آن را لقمه لذیذی برای بلعیده شدن می دانست و راه انداختن فرقه دموکرات، نشان دهنده این هدفش بود. و در آن شرایط، خیلی ساده اندیشی است اگر تصور کنیم که مثلا از قوام السلطنه فریب خورده و به آن راحتی آذربایجان را ترک کرده است. بله اولتیماتوم ترومن به استالین اصل ماجرای نجات آذربایجان بوده است. حقایق تاریخی چیزهایی نیستند که بشود آن ها را با حرف های بی اساس، واژگونه نشان داد. بلکه با گذشت زمان آن حقایق پر رنگ تر و روشن تر خود را نشان می دهند. منطق سلطنت طلبان که شاه با هواپیمای نظامی رفت و آذربایجان را نجات داد که دیگر جز یک مزاح بی مزه چیز دیگری نیست.

اما در مورد کودتا، باید عرض کنم که از همان ابتدا، هم دربار و هیات حاکمه و هم قدرت های خارجی اثر گذار بر صحنه سیاسی ایران با تشکیل دولت ملی مصدق موافق نبودند. همان روز که جمال امامی در مجلس شانزدهم پس از تصویب شدن قانون ملی شدن نفت، پیشنهاد کرد، حالا که آقای دکتر مصدق قانون ملی شدن نفت را به تصویب رسانده اند بیایند و نخست وزیری را بپذیرند و خودشان این قانون را اجرا کنند، به این خاطر این پیشنهاد را داد که دکتر مصدق مانند چند مرتبه که قبلا پیشنهاد نخست وزیری را رد کرده بود، باز هم این پیشنهاد را رد می کند و در نتیجه همان موقع شاه سید ضیاء الدین طباطبائی را که در کاخ شاه منتظر نتیجه این صحنه آرائی بود به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی می کند و بعد قانون ملی شدن نفت را به یک نحوی از حیز انتفاع می اندازند. اما دکتر مصدق که دست حریفان را خوانده بود با این

پیشنهاد بر پای ایستاد، دست را روی چشم گذاشت و گفت بله قبول می کنم واز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ مسئولیت نخست وزیری را پذیرفت. مصدق در کمتر از دو ماه یعنی در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید به عمل آورد و در عمل شرکت نفت ملی ایران را جایگزین شرکت نفت ایران و انگلیس نمود. و از آن پس بود که توطئه های انگلیس و عوامل داخلی آن شدت یافت. در روز ۲۳ تیر نیروهای پلیس به فرماندهی سرتیپ بقایی در خیابان های تهران تظاهر کنندگان را به گلوله بستند و چند نفر را کشتند تا این حرکت کشتار مردم در خیابان را به گردن دولت ملی بار کنند و دولت را در مورد این کشتار زیر سؤال ببرند. این حادثه فوراً با عکس العمل دکتر مصدق روبرو شد او اعلام کرد که دولت هرگز با تظاهرات آرام مردم مخالفت ندارد واز آن حادثه اعلام براءت کرد و سرتیپ بقایی را از کار برکنار و او را تحت تعقیب قانونی قرار داد. دولت انگلیس و همراهانش بایکوت کردن خرید نفت ایران را در دستور کار خود قرار دادند. دکتر مصدق توانست بدون فروش نفت، کشور را به خوبی اداره کند و حتی بیلان اقتصادی کشور را مثبت نماید. شکایت دولت انگلیس به سازمان ملل متحد و دیوان دآوری لاهه با شکست روبرو شد. در ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق با حمایت و پشتیبانی مردم که در یک قیام ملی تجلی یافت توانست فرماندهی نیروهای مسلح را در اختیار بگیرد و هیئت حاکمه را به عقب براند. توطئه ی ۹ اسفند ۱۳۳۱ که در کاخ شاه به منظور قتل دکتر مصدق ساماندهی شده بود با شکست روبرو شد. در اردیبهشت ۳۲ بودن و قتل سرتیپ محمود افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور در دولت ملی به منظور هموار کردن راه کودتا به دست عوامل انگلیس صورت گرفت. تا بالاخره فاجعه خیانت بار کودتا ی ۲۸ مرداد بر روی صحنه آمد.

طرح کودتا به دستور چرچیل در سازمان اطلاعاتی انگلیس، اینتلجنت سرویس ریخته شد. سرهنگ وود هاوس مامور برجسته این سازمان که سابقه کار در ایران را داشت مسئول تهیه طرح کودتا شد. او پس از تایید چرچیل طرح را به آمریکا برد. جان فاستر دالس وزیر خارجه و آلن دالس رئیس سازمان سیا طرح را تصویب کردند و سپس ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا دستور نهایی اجرای طرح را صادر کرد. هماهنگی بین عوامل اطلاعاتی انگلیس در ایران و اعضای سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) به عمل آمد. ژنرال نورمن شوارتسکوف که سابقه کار در ژاندارمری ایران را داشت به طرف اروپا پرواز کرد تا با اشرف پهلوی خواهر شاه ملاقات و او را برای جلب همکاری محمد رضا شاه با عملیات کودتا به طرف ایران گسیل دارد. و خود او با چمدان دلار برای تامین مالی کودتا و اجیر کردن ارادل و اوباش عازم ایران شد. کرمیت روزولت رئیس سازمان سیا در منطقه خاورمیانه به عنوان فرمانده عملیات "آژاکس" از راه زمینی از سوریه و عراق عبور کرده و وارد خاک ایران شد. و به طور محرمانه به ملاقات شاه شتافت. در نتیجه مجموعه ای مرکب از دربار محمد رضا شاه پهلوی، سرلشکر فضل الله زاهدی نامزد کودتاچیان برای نخست وزیری و ۴۰۰-۵۰۰ نفر از افسران باز نشسته که توسط دکتر مصدق از ارتش تصفیه شده بودند، لشکر گارد شاهنشاهی، عوامل ام.آی.سیکس مانند شاپور ریپورتر، برادران رشیدیان اشخاصی بریده از نهضت ملی مانند مظفر بقایی وحسین مکی و ابوالحسن حائری زاده، سردستگان ارادل و اوباش مانند حسین رمضان یخی، هفت کچلان و دارو دسته شعبان جعفری و سرکردگان محله بد نام تهران به وجود آمد. علاوه بر این هنگ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ تیمور بختیار، هنگ اصفهان به

فرماندهی سرهنگ عباس فرزندگان، هنگ رشت و خیلی از افسرانی که ظاهراً در دولت و همکار دولت بودند همگی با کودتا هماهنگ شدند.

در شبانگاه ۲۵ مرداد، لشکر گارد شاهنشاهی، عملیات کودتا را کلید زد. کمی مانده به نیمه شب کامیون های پر از سربازان مسلح در مقابل خانه دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه متوقف شدند، تعدادی از سربازان از دیوارها بالا رفته و اسلحه به دست به داخل خانه او ریختند. آن ها دکتر فاطمی را دستگیر و با لباس منزل به ستاد لشکر گارد در کاخ سعدآباد بردند. همین حرکت در مورد مهندس جهانگیر حق شناس وزیر راه و مهندس احمد زیرک زاده، شخصیت ملی و نماینده مجلس هفدهم انجام شد و آن ها نیز بازداشت شدند. سرتیپ تقی ریاحی وزیر دفاع در خانه نبود و قبل از هجوم نظامیان خانه را ترک و به ستاد ارتش رفته بود. کوتاه زمانی پس از نیمه شب چند کامیون سرباز مسلح و یک زره پوش و چند جیب ارتشی در مقابل خانه ۱۰۹ خیابان کاخ منزل دکتر مصدق متوقف شدند. فرمانده این نیروها سرهنگ نعمت الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی بود. او به محافظان منزل نخست وزیر گفت که فرمانی از طرف اعلیحضرت آورده است. فرمان که به وضوح نشان می داد قبل از نوشته شدن متن توسط شاه امضاء شده است به دست دکتر مصدق رسید. دکتر مصدق با قاطعیت به گارد محافظ نخست وزیری دستور داد سرهنگ نصیری را توقیف و او و سربازانش را خلع سلاح نمایند. زیرا هم شکل فرمان که با حروف بزرگتر شروع شده و در سطور بعدی به تدریج برای آنکه متن از امضای شاه رد نشود، حروف ریز و ریز تر شده بود، شبهه انگیز و سفید امضاء شدن آن فرمان را به وضوح نشان می داد و هم آورده شدن آن در نیمه شب و همراه با نیروهای مسلح، غیر معمول و حرکتی کودتایی شناخته می شد. با توقیف سرهنگ نصیری و خلع سلاح نیروهایش، بخش اول کودتا در هم شکسته شد. ساعت ۵ صبح زندانیان سعد آباد آزاد شدند و ساعت ۶ صبح اطلاعیه دولت در مورد عملیات کودتا و شکست آن جهت آگاهی ملت ایران از رادیو پخش شد. شاه که با ملکه ثریا در شمال در کاخ کلاردشت در انتظار نتیجه کودتا به سر می برد با شنیدن اطلاعیه دولت با عجله به اتفاق ملکه ثریا با اتوموبیل به سمت رامسر حرکت کرد، او از شدت عجله، حتی جوراب هم به پا نکرده بود. از فرودگاه رامسر با هوا پیمایی که سرهنگ خاتم شوهر خواهرش آماده نموده بود به طرف بغداد و از آن جا به سوی رم گریخت. عصر روز ۲۵ مرداد ده ها هزار نفر از مردم پایتخت در میتینگی در میدان بهارستان گرد آمده به سخنان رهبران جبهه ملی ایران از جمله دکتر حسین فاطمی که از تهاجم نظامیان به خانه اش در شب گذشته بسیار هیجان زده و عصبانی بود گوش دادند. دکتر فاطمی در آن میتینگ سخنان تندی علیه شاه بیان کرد. به همین جهت بعد از کودتا، شاه به چیزی کمتر از اعدام دکتر فاطمی رضایت نداد. تا دو روز بعد تظاهرات در تمام کشور علیه شاه و پائین کشیده شدن مجسمه های او ادامه داشت. از عصر روز ۲۷ مرداد دولت برای کنترل اوضاع و برقراری آرامش دستور داد که تظاهرات خیابانی متوقف شود. در چنین موقعیتی، صبح روز ۲۸ مرداد دسته جات ارادل و اوباش به سرکردگی طیب حاج رضایی، حسین رمضان یخی و دیگران همراه عده ای زنان نگون بخت فساد خانه معروف تهران به سرپرستی سرکردگانشان سوار در کامیون های حمل بار با شعار جاوید شاه در خیابان های تهران به راه افتادند و در معیت جیب های ارتشی و نیروهای شهربانی که از قبل با کودتا هماهنگ شده بودند، به حمله به دفتر روزنامه ها و مراکز احزاب ملی و

به تخریب، غارت و به آتش کشیدن آن‌ها دست زدند. در ساعات بعد از ظهر سرلشکر فضل‌الله زاهدی سوار بر تانک به همراه تعداد زیادی از نظامیان و اراذل فرستنده رادیو را اشغال کردند. و صدای گوش‌خراش "میراشرافی" نماینده‌ی درباری مجلس از رادیو بلند شد که فریاد می‌کرد: "الو الو مصدق خائن فرار کرد، الو الو دکتر فاطمی قطعه قطعه شد، الو الو". ساعاتی پس از اشغال رادیو، جمعیت اراذل و نظامیان با تانک و تجهیزات به خانه دکتر مصدق هجوم بردند.

خانه رهبر ملی با گلوله‌های توپ در هم کوبیده شد دکتر مصدق و یاران نزدیکش بوسیله نردبان به خانه‌ی همسایه و از آنجا به خانه بعدی رفته و شب را در آن سرکردند. خانه مصدق پس از آخرین مقاومت محافظان، مورد غارت اراذل قرار گرفت و به آتش کشیده شد. صبح روز بعد مصدق در ستاد ارتش تسلیم کودتاجیان گردیده و بازداشت شد و بعد در دادگاه نظامی محاکمه و به سه سال زندان محکوم گردید و پس از تحمل سه سال زندان، تا پایان عمر در احمدآباد در حصر به سر برد. پس از درگذشت او، رژیم برخاسته از کودتا حتی اجازه دفن او در ابن بابویه در کنار شهدای سی‌ام تیر بر طبق وصیتش را نداد و در همان اطاق مسکونی خود در احمدآباد به خاک سپرده شد. جایی که تا ابد زیارت‌گاه آزادیخواهان و میهن‌دوستان و عدالت‌طلبان خواهد بود. از فردای کودتای ۲۸ مرداد نیروهای ملی و وفادار به راه مصدق یعنی راه آزادی و استقلال و عدالت در نهضت مقاومت ملی گرد آمده و مبارزه با رژیم کودتا را آغاز کرده و ادامه دادند. در آن کودتای خائنه راه استقلال و آزادی به روی ملت ایران بسته شد و آرمان‌های ملت ستمدیده ایران نا کام ماند. دست اندر کاران کودتا مثل سرهنگ وود هاوس انگلیسی، کرمیت روزولت و دونالد ویلبر آمریکایی و دیگران کتاب‌های خاطراتی از عملیات خود منتشر کرده‌اند. و در باره آن کودتا هزاران مقاله و کتاب و مستند و فیلم انتشار یافته است. آنتونی ایدن وزیر خارجه وقت انگلیس در کتاب خاطرات خود نوشت «خبر پیروزی کودتا و سقوط حکومت دکتر مصدق وقتی به من رسید که همراه خانواده ام در روی یک کشتی تفریحی در دریای مدیترانه در مرخصی به سر می‌بردم. آن شب پس از مدت‌ها توانستم آسوده بخوابم». ویلیام دوگلاس قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا هم گفت: «ما با انجام کودتا حکومت ملی و مردمی مصدق را در ایران سرنگون کردیم ولی بعد از آن کودتا دیگر در خاورمیانه از ما به نیکی یاد نخواهد شد.»

اما در باره‌ی بخش آخر سؤال شما. در مورد انشعاب آقایان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی و دیگرانی که شما نام بردید باید عرض کنم که هیچگاه انشعاب آنان از جبهه ملی ایران در کار نبوده است. بلکه این آقایان در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ با انتشار بیانیه و مرامنامه‌ی تشکیل حزبی به نام نهضت آزادی ایران را اعلام کردند و در همان وقت هم اعلام داشتند که ما در عرض یا مقابل جبهه ملی ایران نیستیم بلکه در طول آن یا به دنبال آن قرار داریم، و درخواست ورود یا پیوستن حزبشان به جبهه ملی ایران را هم مطرح کردند. شورای مرکزی جبهه ملی هم با پیوستن آن‌ها به جبهه ملی به عنوان یک حزب، مخالفتی نداشت. ولی از آن‌ها خواست که چهار نفر از اعضای خود را که با انتشار یک بیانیه به عده‌ای از سران و شخصیت‌های جبهه ملی ایران اهانت کرده و زیر بیانیه را امضا نموده بودند از حزب خود کنار بگذارند و بعد حزب آن‌ها به جبهه ملی ملحق شود. ولی نهضت آزادی از کنار گذاشتن آن چهار نفر خودداری

نمود . یکی از این چهار نفر آقای رحیم عطایی از بستگان آقای مهندس بازرگان بود و سه نفر دیگر آقایان عباس رادنی، عباس سمیعی و عباس شیبانی بودند. بعداً یعنی یک سال بعد در کنگره جبهه ملی ایران در دیماه ۱۳۴۱ که چندین نفر از اعضای نهضت آزادی هم در آن شرکت داشتند، باز هم مسئله ورود نهضت آزادی به جبهه ملی ایران مطرح گردید و سران جبهه ملی نیز همان پاسخ یعنی درخواست تصفیه آن چهار نفر را تکرار کردند. آقای مهندس بازرگان پیشنهاد کنار گذاشتن آن چهار نفر را نپذیرفتند و در سخنان خود در کنگره این اصطلاح ترکی را گفتند: «بودور که وار دور» یعنی همین است که هست. و کنگره هم عضویت نهضت آزادی را به عنوان یک حزب تصویب نکرد. ولی در کنگره آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیت الله طالقانی و حسن نزیه به عنوان اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران انتخاب شدند. بنابراین یکی از ناراضیان کنگره نهضت آزادی بود که به نوشتن نامه شکایت آمیز به آقای دکتر مصدق به علت پذیرفته نشدن حزبشان در جبهه ملی مبادرت نمودند. که من در سئوالات قبلی شما، رد و بدل شدن نامه ها و توقف جبهه ملی ایران در سال ۱۳۴۳ را شرح دادم. به نظر بنده خیلی خوب بود که یا نهضت آزادی آن تصفیه را قبول می کرد و یا حداقل برای پس گرفته شدن آن نامه ی اهانت آمیز چهار نفره و دلجویی از سران جبهه ملی ترتیبی را اتخاذ می کرد تا آن جدایی و آن توقف پیدا نمی شد. البته سران جبهه ملی و یاران نزدیک دکتر مصدق هم در اطلاع رسانی مستقیم به آقای دکتر مصدق و حتی کوشش برای ملاقات با ایشان با هر تمهید ممکنه کوتاهی کرده اند.

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران
تهران - ۲۹ مرداد ۱۳۹۹